روزنامه صبح
سیاسی، اجتماعی، اقتصادی
توسعه ایرانی

صاحب امتیاز: موسسه اطلاع رسانی و خبرگزاری ایلنا
مدیر مسئول: مسعود حیدری
زیر نظر شورای سردبیری

چاپ: کار و کارگر ۶۶۸۱۷۳۱۷
نشانی تحریریه: تهران، خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه نرسیده به روانمهر، پلاک ۱۳۲
تلفن تحریریه: ۶۶۹۵۶۶۰۰(۰۲۱)
toseeirani.ir



### «ارنست نولته» به روایت مهدی تدینی، معرف و مترجم کتاب‌های او

# فلسفه خوانده‌ای که وجوه تاریخی انسان را واکاوی کرد

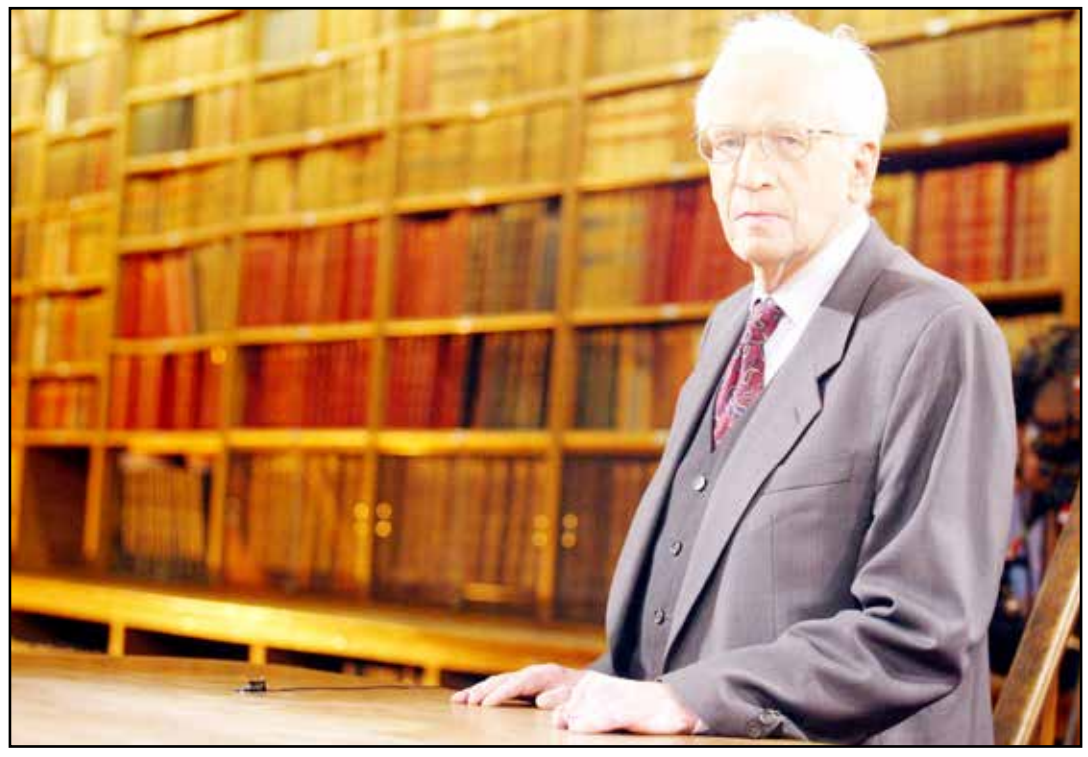

افسانه فرقدان

**اگر چه خوانندگان ایرانی با اندیشه بسیاری از متفکران غربی آشنا شده‌اند، اما در این میان برخی از آن‌ها، یا در ایران مهجور مانده‌اند یا هرگز به جامعه ایرانی معرفی نشده‌اند. این شماره صفحه کتاب، کتاب‌های ارنست نولته را به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین اندیشمندان قرن بیستم در آلمان و اروپا، به روایت مهدی تدینی، نویسنده، پژوهشگر و مترجم آثار او، معرفی خواهد کرد. کتاب‌های «ایدئولوژی‌های خشونت قرن بیستم» و «جنبش‌های فاشیستی» در انتشارات ققنوس، «آشوویتس یکتا؟ ارنست نولته، یورگن هابرماس و ۲۵ سال دعوای تاریخ‌نگاران» از انتشارات کبیر و «ارنست نولته، سیمای یک تاریخ‌اندیش» در انتشارات ثالث در این شماره مرور خواهند شد که کتاب آخر در بین نامزدهای کتاب سال تقدیر شد.**

ارنست نولته تاریخ نخوانده بود، بلکه تحصیلاتش را در فلسفه آغاز کرد و از شاگردان مارتین هایدگر بود. او در سال ۱۹۲۳ در آلمان متولد شد و ۱۹۴۴ در اواخر جنگ جهانی، بر سر آن بود که رساله خودش را با هایدگر بنویسد. در واقع در این سال، نولته ۲۱ ساله است، اما پرسش بزرگ این است که نولته در آلمانِ درگیر جنگ، در دانشگاه چه می‌کند؟ نولته معلولیتی در دست چپش داشت و همین باعث شده بود که از سربازی معاف شود، اما برادرش در جنگ کشته شد و او ناراحت بود که عزیزانش در جنگ کشته می‌شوند و او هیچ سهمی در جنگ، این فاجعه‌ای که دارد جهان را درمی‌نوردد، ندارد. بنابراین با این که در دانشگاه فلسفه خواند، به فاشیسم‌پژوهی روی آورد، اما با رویکرد فلسفی. او نتوانست رساله دکتری‌اش را با هایدگر بنویسد، اما پس از آن با اوگین فینگ که دوست و همکار هایدگر بود، رساله دکتری‌اش را درباره مارکسیسم و ایده‌آلیسم آلمانی نوشت و به درجه دکتری فلسفه نائل آمد. ۱۰ سالی به پژوهش پرداخت و ۲۰ سال معلمی کرد و در اوایل سال ۱۹۶۳ کتاب حجیم و منحصربه‌فردی به‌نام «فاشیسم در دوران آن» منتشر کرد و به یک‌باره به یکی از چهره‌های درخشان تاریخ‌نگاری آلمانِ بدل و با همین کتاب از سوی دانشگاه کلن برای پُست دکتری پذیرفته شد. نولته کار خودش را با فاشیسم‌پژوهی آغاز کرد، اما نه صرفا فاشیسم‌پژوهی تاریخ‌نگارانه، بلکه نوعی فاشیسم‌پژوهی فیلسوفانه. یعنی سعی کرد با نوعی فلسفه، ریشه‌های فاشیسم را بشناسد. ما وقتی می‌گوییم فاشیسم؛ یعنی ایتالیا و موسولینی. حالا پرسش این است که ما اجازه داریم به هیتلر و کسی که خارج از حزب فاشیسم ملی ایتالیا است، فاشیسم بگوییم؟ با این کار، به تعریف عامی در فاشیسم اعتقاد خواهیم داشت. این جا تمایزی اتفاق می‌افتد؛ فاشیسم به عنوان پدیده‌ای عام و فاشیسم به‌عنوان پدیده‌ای خاص. کسی که در کشورهایی غیر از ایتالیا به فاشیسم معتقد باشد، این پیش‌فرض را ایجاد می‌کند که فاشیسم می‌تواند پدیده‌ای فرا ایتالیایی و جهانی باشد. چپ‌ها و مارکسیست‌ها معتقد بودند فاشیسم یک پدیده فرا ایتالیایی است. یعنی نخستین گروهی که فاشیسم را به‌عنوان پدیده‌ای عام تعریف کردند، مارکسیست‌ها بودند و تنها کسی که خارج از مبانی مارکسیستی، فاشیسم را به‌عنوان پدیده‌ای عام تعریف کرد، ارنست نولته بود که سه جنبش بزرگ را در سه نقطه از اروپا بررسی کرد؛ جنبشی در فرانسه که ۲۰ سال پیش از فاشیسم ایتالیا شکل گرفته بود، جنبش فاشیستی ایتالیا و جنبش ناسونال سوسیالیستی آلمان.

نولته به یک‌باره دست روی جنبشی گذاشت که چندان شناخته شده نیست، اما فرانسه را به‌عنوان نخستین مکان ظهور و بروز فاشیسم شناسایی کرد، زیرا نخستین حزبی بود که آکادمی حزبی و بازوی نظامی یا گروه فشار تشکیل داد، روزنامه منتشر کرد و یک نظام نظری کامل را برای ایدئولوژی خودش تکوین کرد. نولته این را فاشیسم آغازین می‌داند. بعد فاشیسم نرمال و بهنجار است که در ایتالیا ظهور کرد و بعد یک رادیکال فاشیسم شناسایی می‌کند که ما آن را به‌عنوان نازیسم هیتلر می‌شناسیم. نولته در کتاب جنبش‌های فاشیستی، پروژه‌های اصلی فاشیسم را در تمام کشورهای اروپایی شناسایی کرده که نخستین کتاب نولته را کامل می‌کند که کتاب تطبیقی خوبی درباره جنبش‌های فاشیستی و نخستین کتابی است که از نولته به فارسی ترجمه شده است. نولته برای ترجمه فارسی این کتاب مقدمه‌ای نوشت و از ترجمه و انتشار این کتاب در ایران خوشحال شد. من آن نوشته شد. این دعوای بزرگ، بعد از دو سال، رفته‌رفته فروکش کرد. در حقیقت تعیین پیروز این مناقشه کمی دشوار است، اما به‌نظر می‌رسد پیروز این مناقشه‌ها هابرماس بود؛ البته نه از جهت نظری، بلکه به‌این دلیل که بعد از این مناقشه، نولته منزوی شد و محبوبیتش را به‌عنوان یک متفکر از دست داد. اما مسئله نوع دعوا است؛ نولته برای نوع نگرشش هزینه‌های زیادی پرداخت؛ حتی مورد حمله فیزیکی قرار گرفت و اتومبیلش را به آتش کشیدند و با گاز فلفل به او حمله کردند.

**نولته، فلسفه خوانده‌ای بود که به تاریخ آمد و به فاشیسم شناختی پرداخت و بعد به ایدئولوژی پژوهی و فلسفه خوانی رسید و وجوه تاریخی انسان را واکاوی کرد تا بپرسد آیا ما به دوره پساتاریخ گذار کرده‌ایم یا نه؟**

این کتاب را در زمستان ۱۳۹۳ برای او فرستادم و یک روز بعد از تولد ۹۲ سالگی نولته به دست او رسید که در پاسخ من نوشت: «سال‌ها بود این قدر خوشحال نشده بودم».

نخستین پروژه بزرگ نولته، پدیدارشناسی فاشیسم بود؛ تا این جا نولته به‌عنوان یک متفکر فاشیسم‌شناس، در سراسر آلمان معقولیت عمومی داشت و در خارج از آلمان شناخته شده بود و دو دهه در خشان پیش روی داشت که در دانشگاه‌های مختلف دنیا تدریس کرد و در گام بعدی، آن را بسط داد و روی ایدئولوژی‌پژوهی تمرکز کرد و کتاب‌هایی درباره جنگ سرد و به‌ویژه در ۱۹۸۳ سال کتابی درباره مارکسیسم، با عنوان «مارکسیسم و انقلاب صنعتی» نوشت. سال ۱۹۸۶ نقطه عطف زندگی نولته است که به‌عنوان فاشیسم‌شناس به نشستی دعوت می‌شود تا درباره گذشته آلمان سخنرانی کند، اما گویا با فشاری که هابرماس بر برگزارکنندگان وارد می‌کند، این دعوت پس گرفته می‌شود و سخنرانی او را مناسب مراسم تشخیص نمی‌دهند، زیرا محور نشست، چپ‌گرایانه بود. اکنون یک پرسش بزرگ مطرح می‌شود که آلمانی‌ها باید با گذشته خودشان چه کنند؟ آلمانی‌هایی که وارد جنگ شدند و میلیون‌ها انسان بی‌گناه را کشتند و اکنون آلمانی‌ها با گذشته‌شان تنش دارند. وقتی با کارشکنی هابرماس، دعوت نولته پس گرفته می‌شود، نولته متن سخنرانی‌اش با عنوان «گذشته‌ای که نمی‌خواهد سپری شود»، به دوستش می‌دهد تا در روزنامه چاپ کند. یک ماه بعد، هابرماس در نشریه‌ای، پاسخی تند و مفصل، به نولته می‌دهد و در آن چهار تاریخ‌شناس و به‌ویژه نولته را متهم به یک بازنگری تاریخی می‌کند که می‌خواهند دست آلمانی‌ها را از جنایتی که کرده‌اند، پاک کنند و یهودی‌کشی و آشوویتس را ناچیز جلوه دهند. این، آغاز یک دعوای نظری بود که می‌توان گفت بزرگ‌ترین دعوای نظری در آلمانِ پس از جنگ است که من به آن، «دعوای تاریخ‌نگاران» می‌گویم. این دعوا باعث شد متفکران و روزنامه‌نگاران و فیلسوفان، برخی در حمایت از نولته و برخی در حمایت از هابرماس، حدود دو سال وارد مناقشه شوند و بیش از ۱۲۰۰ مقاله در نشریات منتشر شده‌ها کتاب درباره سال زندگی نظری او را پوشش می‌دهد که از پژوهشگری آلمانی به نام زیگفید گرلیش است با عنوان «ارنست نولته، سیمای یک تاریخ‌اندیش» که زندگی نولته را به‌خوبی پوشش داده که در سال ۲۰۰۹ منتشر شده است.

من روی فاشیسم کار کرده‌ام و کتاب‌هایی مثل نظریه‌های فاشیسم و فاشیسم و کاپیتالیسم را ترجمه کرده‌ام که به نولته اشاره شده است. بعد به سراغ خود نولته رفتم و به نظریاتش علاقمند شدم و تمرکزم را متوجه نولته کردم و طی ترجمه کتاب، با نولته نامه‌نگاری کردم. نولته بسیار استقبال کرد و این گونه، روابطمان بیشتر شد و من برای تحصیل در دکترای تاریخ‌نگاری از او کمک گرفتم، چون رساله دکتری من درباره نولته و تاریخ‌اندیشی در یکی از دانشگاه‌های آلمان است. نولته بسیار کمک و همدلی کرد. او از انتشار کتاب‌هایش در ایران خیلی استقبال می‌کرد.

وقتی ما درباره فاشیسم حرف می‌زنیم، یکی از افراد شاخص در این زمینه نولته است و به گمانم لازم بود نولته به خواننده ایرانی شناسانده شود، اما موضوع بدیهی این است که یک دعوای بزرگ در غرب اتفاق افتاده است؛ یک سو هابرماس است؛ همه می‌شناسیم‌اش، ستایشش می‌کنیم، مبنای بسیاری از رساله‌های دانشگاهی ماست، به ایران دعوتش می‌کنیم، اما از طرف دیگر دعوا، نه تنها کتابی ترجمه نشده، بلکه حتی اسمش را هم نشنیده‌ایم. ما تا زمانی که دعواهای نظری را کاملا منتقل نکنیم، نمی‌توانیم در کشان کنیم. چه‌طور می‌شود هابرماس را به تنهایی شناخت. این پازل نظری ناقص است. بنابراین اصلی‌ترین دلیل من برای ترجمه آثار نولته، این بود که نباید تصویر ناقصی از اندیشه‌های غربی داشته باشیم، زیرا با این تصویر ناقص، نتیجه‌هایی که می‌گیریم، نتیجه‌های ناقصی هستند. فاشیسم‌شناسی مدنظر من بود، اما نولته کسی است که بر سر اندیشه‌های او دعوا بوده و اگر ما اسمش را نشنیده‌ایم، از کم‌کاری ماست. ضمنا این که، دعوای تاریخ‌نگاران مسئله مهمی است. ما فلسفه می‌خوانیم، تاریخ می‌خوانیم، اخبار را پیگیری می‌کنیم، اما از این دعوا بی‌خبریم. ما هم ممکن است از این دعواها داشته باشیم، پس باید بفهمیم آن‌ها چرا با هم درگیر شده‌اند؟ چرا این دو متفکر، هیچ‌گاه سر یک میز ننشستند با هم بحث کنند. به همین دلایل من ضروری دیدم که کتابی به‌ویژه درباره دعوای تاریخ‌نگاران ترجمه کنم تا با این مبحث بسیار مهم، آشنا شویم، بنابراین کتاب «آشوویتس یکتا؟ ارنست نولته و یورگن هابرماس و ۲۵ سال دعوای تاریخ‌نگاران» را ترجمه کردم که نشر کبیر منتشر کرد که صرفا به مسئله دعوای تاریخ‌نگاران پرداخته است و البته برای طرفداران هابرماس هم بسیار جذاب خواهد بود. نویسنده کتاب یعنی «ماتیاس برود کرب» یک سیاستمدار آلمانی است که وزیر فرهنگ و آموزش در یکی از ایالت‌های آلمان نیز هست. این دو کتاب، برای شناخت نولته بود و بعد دو کتاب از نولته ترجمه کردم که اولی جنبش‌های فاشیستی بود که در سال ۱۳۹۳ در انتشارات ققنوس منتشر شد که یکی از کتاب‌های فاشیست‌پژوهی نولته است و این اواخر هم ایدئولوژی‌های خشونت قرن بیستم نولته در انتشارات ققنوس منتشر شد که کم‌حجم‌ترین کتاب نولته است.

نولته بعد از دعوای تاریخ‌نگاران، به ایتالیا نقل مکان کرد و اتفاقا در ایتالیا و فرانسه خیلی محبوب بود. در ایتالیا یک سری درس گفتارهایی را برگزار

نولته معتقد بود که باید مسئله ناسیونال سوسیالیسم را تاریخی کنیم، اما هابرماس معتقد بود که جنایت‌های نازی‌ها باید برای ما نوعی اندوه اخلاقی بیاورد. نولته به تاریخی‌سازی پدیده‌ها اعتقاد دارد و می‌گوید فاشیسم مرده است و نیازی نیست به آن لگد بزنیم و این برای اخلاق‌گرایان قابل قبول نیست. پس دعوا، دعوای میان اخلاق‌گرایان و تاریخ‌گرایان بود. نولته در دهه ۹۰، به اندیشه‌های فلسفی‌تری روی آورد و کتابی درباره بسط اندیشه‌های هایدگر در علم تاریخ با عنوان «تاریخ‌اندیشی در قرن بیستم» تألیف کرد. نولته، فلسفه خوانده‌ای بود که به تاریخ آمد و به فاشیسم‌شناختی پرداخت و بعد به ایدئولوژی‌پژوهی رسید و به فلسفه‌خوانی رسید و وجوه تاریخی انسان را واکاوی کرد تا بپرسد که آیا ما به دوره پساتاریخ گذار کرده‌ایم یا نه؟ اما تاریخ‌اندیشی در نولته ثابت بود. باید بگویم که تاریخ‌اندیش با فیلسوفِ تاریخ تفاوت دارد.

من اکنون ترجمه کارهای اصلی نولته را در دست دارم که بسیار حجیم هستند. بنابراین یک تک‌نگاری درباره نولته ترجمه کردم که ۵۰

**نولته تا اندازه‌ای مورد اعتماد بود که مجموعه‌ای از تاریخ‌نگاران یهودی زیر نظر او یادداشت‌های ۱۰ جلدی هر تسل را چاپ می‌کردند، اما بعد از دعوای تاریخ‌نگاران، تحت‌فشار گروه مخالف، سرویراستاری از نولته گرفته شد. پرسش این است که چه کسی فرمان داد که دهان نولته بسته شود؟**

کرد که بعدها منتشر شدند که موضوعش، نگاه ایدئولوژی‌پژوهانه در قرن بیستم است و به انقلاب بلشویکی و انقلاب فاشیستی و جنگ سرد می‌پردازد و فروپاشی اتحاد شوروری را بررسی می‌کند.

حرف‌های نولته درباره یهودی‌کشی را خود یهودی‌ها هم زده‌اند، اما در آلمان مسئله، بیشتر بر سر گوینده آن است. البته الان فضا در آلمان بهتر شده است. روند تاریخ‌نگاری به همان جا رسید که نولته می‌خواست برسد، منتها نولته می‌خواست پرچمدار تاریخ‌سازان باشد. بنابراین کسی که این پرچم را در دست دارد، قطعا زخمی می‌شود، اما این پرچم بالا می‌ماند و زمان می‌گذرد و همه به این نتیجه می‌رسند که سوسیال ناسیونالیسم را باید در بافت خودش دید. نولته می‌گوید که فاشیسم به این دلیل رخ داد که پیش از آن، یک انقلاب بلشویکی رخ داده بود و نازیسم‌ها و فاشیسم‌ها می‌توانستند همدلی بخشی از جامعه را با خود همراه کنند. یعنی اگر آن شر رخ نداده بود، این شر دوم رخ نمی‌داد؛ پس وقتی پیوندی میان آن‌ها می‌بینیم شر نسبی می‌شود و دیگر شر مطلق نیست.

بازخورد کتاب‌ها در آلمان متفاوت است؛ مثلا «فاشیست در دوران آن» همچنان خوانده و تجدید چاپ می‌شود و به‌عنوان یکی از بهترین کتاب‌های فاشیست‌شناسی از آن یاد می‌شود. به طور کلی، بجز یک کتاب نولته، بقیه همچنان تجدید چاپ و خوانده می‌شوند. بسیاری از اساتید و تاریخ‌نگاران آلمانی، وامدار نولته هستند. در مراسم اهدای جایزه در آلمان، یکی از اندیشمندان آلمانی به جای آنگلا مرکل سخنرانی کرد و کار نولته را بسیار ستود و در حد کانت و هگل ارزشمند دانست، اما پس از این سخنرانی، به‌شدت مورد حمله قرار گرفت. گروهی فکر می‌کنند نولته منکر هولوکاست است، در حالی که این طور نبود. اگر کسی اندیشه ناسیونال سوسیالیست را بشناسد، تردیدی نمی‌کند که هیتلر و یارانش بالاخره روزی یهودی‌ها را می‌کشتند، زیرا به این کار افتخار و آن را پنهان نمی‌کردند.

نولته همیشه به آزادی علم بسیار تأکید داشت، اما هابرماس به عدم سلطه در علم اعتقاد داشت و با جناحش نوعی سلطه از پایین را اعمال می‌کردند و دهان نولته را می‌بستند. تعدادی از آلمانی‌ها اعتقاد داشتند که نولته باید عذرخواهی کند و اتومبیلش را به آتش کشیدند و این فرمان آتشی بود که هابرماس داد. نولته تا اندازه‌ای مورد اعتماد بود که مجموعه‌ای از تاریخ‌نگاران یهودی زیر نظر او یادداشت‌های ۱۰ جلدی هر تسل را چاپ می‌کردند، اما بعد از دعوای تاریخ‌نگاران، تحت‌فشار گروه مخالف، سرویراستاری از نولته گرفته شد. پرسش این است که چه کسی فرمان داد که دهان نولته بسته شود؟